

## بریتانیا دیگر خانه‌ی من نیست: واکنش پنج هنرمند به «برگزیت»

### ریچل دونادو

درآمد: واکنش هنرمندان به نتیجه‌ی همه‌پرسی اخیر در بریتانیا چیست؟ آیا «برگزیت» رابطه‌ی آنها با بریتانیا را تغییر خواهد داد؟ آیا هنر وسیله‌ی مناسبی برای پرداختن به این رویداد مهم است؟ تأثیر «برگزیت» بر هنرها چیست؟

رأی بریتانیا به خروج از اتحادیه‌ی اروپا اسباب ژرف‌کاوی در ساختار فرهنگی جاافتاده در بریتانیا را فراهم کرده است. نیویورک تایمز از پنج نویسنده و هنرمند حرفه‌ای تئاتر خواسته تا نظرات‌شان را در این باره طرح کنند. هفته‌ی گذشته ایمیل‌های گاه پرشور و حرارتی رد و بدل شد، بحث‌ها و تبادل نظرهایی در این باره که آیا الان می‌توان به ساخت آثار هنری با موضوع «برگزیت» دست زد یا چنین کاری هنوز زود است، در این باره که ادبیات داستانی در ثبت تغییر و تحولات اجتماعی بریتانیا در ۲۰ سال اخیر موفق بوده یا نه، و همچنین در این باره که این دوره‌ی تاریخی الهام‌بخش چه نوع هنری می‌تواند باشد. آنچه می‌خوانید گزیده‌هایی از این تبادل آرا است.



از راست: ماریان الیوت، فیلیپ پولمن، ضیاء حیدر رحمان، الیف شَفک، مایک بارتلت

ریچل دونادو روزنامه‌نگار و گزارشگر اخبار فرهنگی اروپا در نیویورک تایمز است. آنچه می‌خوانید برگردان اثر زیر از او است:

Rachel Donadio, [‘Britain Is No Home to Me’: Five Artists Respond to ‘Brexit’](#), *New York Times*, 5 July 2016.

**مایک بارتلت**، نمایش‌نامه‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس، برای نمایش‌نامه‌ی **شاه چارلز سوم**، که در آن پرنس چارلز را به عنوان پادشاه به نمایش در آورده، نامزده جایزه‌ی تونی شده است؛ بارتلت در آکسفوردشایر انگلستان زندگی می‌کند.

**ماریان الیوت**، کارگردان تئاتر، برای دو اثر **اسب جنگی** و **ماجرای عجیب سگی در شب** جایزه‌ی تونی برای بهترین کارگردانی را از آن خود کرده، و در لندن زندگی می‌کند.

**فیلیپ پولمن** نویسنده‌ی رمان‌هایی چون **نیروهای اهریمنی او**، یک سه‌گانه‌ی فانتزی، و رئیس «انجمن نویسندگان» است، و در آکسفورد انگلستان زندگی می‌کند.

**ضیاء حیدر رحمان**، نویسنده‌ی رمان **در پرتو آن چه می‌دانیم**، قبلاً بانک‌دار و فعال حقوق بشر بوده و در بنگلادش به دنیا آمده، اما در انگلستان بزرگ شده و در اروپا و آمریکا زندگی می‌کند.

**الیف شَفک**، نویسنده‌ی ترک، تا کنون ۹ رمان، از جمله **حرام‌زاده‌ی استانبول** و **چهل قانون عشق**، را منتشر کرده و در لندن زندگی می‌کند.

.....

### آیا «برگزیت» در رابطه‌ی شما با بریتانیا تغییری ایجاد خواهد کرد؟

**مایک بارتلت**: نتیجه‌ی رأی‌گیری واقعاً مرا شوکه کرد، تقریباً به همان اندازه که وقتی بوریس جانسون به عنوان شهردار لندن برگزیده شد شوکه شدم. نتیجه‌ای که ناممکن می‌شمردم، و حتی تصورش برای‌ام محال بود، به واقعیت پیوست. به عنوان یک هنرمند، فکر می‌کردم که طرز فکر جمعی و کلی کشور را می‌شناسم و تصویری، هر اندازه مبهم، از حال و هوای عمومی جامعه دارم. نتایج این هردو رأی‌گیری نادرستی این برداشت مرا نشان داد. این نتایج نشان دادند که چه قدر در اشتباه بودم که چنان تصویری در مورد خودم داشتم. از این نکته کاملاً بی‌خبر بودم.



مایک بارتلت در **شاه چارلز سوم** بحرانی اساسی در بریتانیا در آینده‌ی نزدیک را بررسی می‌کند

**الیف شَفَک:** من سال‌ها پیش، از استانبول به لندن مهاجرت کردم. لندن با حال و هوای جهان‌وطنی، حافظه‌ی شهری، فضای باز فرهنگی، سنت‌های ادبی، برابری جنسیتی، و آزادی بیان: این همه‌ی چیزهایی بود که در استانبول نمی‌توانستم پیدا کنم. در بریتانیا و اروپا که سفر می‌کردم، ناخرسندی از اتحادیه‌ی اروپا و بروکسل و همچنین نارضایتی از روند جهانی شدن مشهود بود. خیلی از آدم‌ها امروزه فکر می‌کنند که شبیه هم بودن می‌تواند به امنیت بینجامد. واقعاً تأسف بار است که جهان‌وطنی به این سادگی به فراموشی سپرده می‌شود.

**ضیاء حیدر رحمان:** من همیشه در بریتانیا مثل یک خارجی زندگی کردم، بیشتر دوره‌ی کاری‌ام را در مکان‌های مختلفی در گوشه و کنار دنیا گذرانده‌ام. رأی مثبت به «برگزیت» تنها همان نکته‌ای را تأیید و تقویت کرد که از مدت‌ها پیش به آن پی برده بودم، این که بریتانیا خانه‌ی من نیست. اگر «برگزیت» رابطه‌ی نویسندگان با بریتانیا را دگرگون کند، شاید به سود ادبیات بریتانیایی تمام شود. این مرا به یاد گفتار بداهه‌ی درخشانی، هرچند اساساً و به لحاظ تاریخی مغشوش، در فیلم **مرد سوم** اورسون ولز می‌اندازد، جایی که بورجاها و مدیچی‌ها و دولت‌شهرهای متخاصم ایتالیایی در دوران رنسانس، با آن همه آثار هنری باشکوه‌اش، با ۵۰۰ سال تاریخ صلح‌آمیز سوئیس و ره‌آوردهای آن مقایسه می‌شوند: ساعت‌های شماطه‌دار. ادبیات بریتانیا حداقل دو دهه است که راکد مانده، نویسندگان بریتانیایی بیش از حد به دستگاه حاکم نزدیک شده‌اند و بیشتر دغدغه‌ی آن را دارند که به کدام برنامه‌ی رادیویی و یا مهمانی شام دست‌راستی‌ها دعوت می‌شوند، نه این دغدغه را که با نگاه انتقادی به جامعه‌ی خود نگاه کنند. اورول و گراهام گرین تن‌شان در گور می‌لرزد. بخش عمده‌ی ادبیات ارزشمند از طریق ترجمه به دنیای انگلیسی‌زبان ارائه می‌شود، سوای ادبیات پسااستعماری که از قرار معلوم برای نخبگان سفیدپوست لندن نوشته و توسط مخبرانی از مستعمره‌های پیشین عرضه می‌شود، مخبرانی که همان نخبگان سفیدپوست منصوب کرده‌اند. «برگزیت» ممکن است این جو حاکم خشنودی از خود را تغییر دهد.

### آیا هنر می‌تواند ابزاری مناسب یا مکفی برای پرداختن به این برهه‌ی تاریخی باشد؟

**فیلیپ پولمن:** به‌رغم همه‌ی پیچیدگی‌های این ماجرا، بعضی از هنرها قابلیت بازنمایی این دوران را دارند. اما من فکر می‌کنم که باید زمان بیشتری بگذرد. واکنش فوری مهم است، اما نمی‌توان به همین زودی رمانی درباره‌اش نوشت. چنین کاری شاید ده سال طول بکشد.

**بارتلت:** همان‌طور که فیلیپ به این مسئله اشاره کرد، به این که چگونه می‌توان درباره‌ی اتفاقات در حال وقوع به خلق اثر هنری دست زد، مسئله همین لحظه نیست، و احتیاج به زمان بیشتری دارد. چرخه‌ی اخبار به سرعت در حال گردش است، و روایت جذاب و پریپیچ‌وخمی ارائه می‌کند.

**رحمان:** بحث درباره‌ی موضوع انتظار، برای من متقاعدکننده نیست. بزرگانی چون ویلیام فاکنر، دوریس لسینگ، نادین گوردیمر، و اسکات فیتزجرالد منتظر نماندند. جوزف کنراد و جورج اورول هم منتظر نماندند. با عرض پوزش، من فکر می‌کنم که این موضع انتظار اغلب از فقدان تخیل و تعامل حکایت دارد. کسانی که نتیجه‌ی «برگزیت» شوکه‌شان کرده به زمان نیاز دارند تا این نتیجه را هضم کنند و به تأمل پردازند تا بتوانند اثر هنری بیافرینند. اما کسانی که این اتفاق را پدیده‌ای طبیعی و محصول رویدادهای پیشین می‌دانند، نیازی به گذشت زمان نخواهند داشت. بازیکنان تنیس خیلی قبل از آن که توپ روی زمین بیفتد، می‌توانند محل افتادن‌اش را حدس بزنند.

**پولمن:** به نظر می‌رسد که شما توقعی سوای آنچه من می‌توانم انجام بدهم دارید. با این فرض شما موافق نیستم که هرکس که نگاه ساده و سرسری به «برگزیت» ندارد می‌تواند مثل یک بازیکن تنیس که در لحظه واکنش نشان می‌دهد شروع به نوشتن کند. به شخصه از مدت‌ها قبل می‌توانستم وقوع «برگزیت» را پیش‌بینی کنم، و حالا هم ذهن‌ام به شدت درگیر این نکته است که چه واکنش‌هایی می‌توان به آن نشان داد. اما تقاضا برای واکنش فوری تنها می‌تواند ما را از بسیاری امکانات دیگر محروم کند.

**بارتلت:** در مورد ادبیات داستانی، فکر می‌کنم که نویسندگان دیگر هم منتظر ماندند – به هر حال، زمان نیاز است تا رمانی نوشته شود. و خیلی از آن‌ها مثل اورول، در واکنش به این‌گونه رخدادها، در عوض به مقاله‌نویسی روی آوردند، دقیقاً به این دلیل که بتوانند مستقیم و سریع واکنش نشان دهند. منظور من را اشتباه متوجه نشوید. حرف من مطلقاً این نیست که هنر نمی‌تواند یا نباید به امور جاری واکنش نشان دهد. به شخصه – به عنوان یک هنرمند، فقط نظر شخصی خودم را بیان می‌کنم – نیاز دارم که موقعیت را در نظر بگیرم و مدتی به مشاهده و یادگیری پردازم تا بتوانم درباره‌ی این موقعیت تأمل کرده و یا از طریق آثارم آن را دگرگون کنم. این مدت می‌تواند چند روز یا چند سال طول بکشد.

**شَفک:** برای من که از ترکیه می‌آیم، این سؤال طنین بسیار آشنایی دارد. بله، ادبیات اغلب تجزیه و تحلیلی متعاقب رخدادها است، همان‌طور که دوریس لسینگ با درایت به آن اشاره می‌کند. اما بیش از پیش احساس می‌کنم که خلاف این هم نادرست نیست. من به دیگر رویکردهای ادبی به این مسئله احترام می‌گذارم اما به شخصه نیاز دارم که «در جریان رخدادها» واکنش نشان دهم.



نمایش اسب جنگی، به کارگردانی ماریان الیوت، بر اساس یک رمان محبوب بریتانیایی، در لندن و نیویورک با استقبال فراوان مواجه شد

**ماریان الیوت:** برای کارگردان، این قضیه متفاوت است. کارگردان مجبور نیست منتظر بماند و مثل یک نویسنده نسبت به محیط اجتماعی اش واکنش نشان دهد. نویسنده باید به مجموعه‌ای از واقعیات عینی دست یابد تا بتواند موضوع کارش را ساخت و پرداخت کند. بنابراین، می‌فهمم که بعضی از نویسندگان این جمع می‌خواهند منتظر بمانند. اما به شخصه، «برگزیت» را در همه‌ی آثاری که در حال حاضر برنامه‌ی کارگردانی‌شان را در سر دارم، و در هر نمایش‌نامه‌ای می‌خوانم و ممکن است روی صحنه ببرم، می‌بینم. وقتی روی نمایش‌نامه‌ای کار می‌کنم، هر قدر هم

که قدیمی باشد، علاقه دارم که مسائل معاصر را در آن بگنجانم. این یعنی که کار من ممکن است هیچ ارتباط مستقیمی با «برگزیت» نداشته باشد، اما می‌توانم انعکاسی از مسائل کنونی را به نحوی از طریق شیوه‌ی ارائه‌ی اثر به مخاطبان عرضه کنم. احساس می‌کنم که هنر، به نوعی، باید در بطن آن‌چه اکنون در حال وقوع است حاضر باشد. ما نیاز داریم که داستان‌ها را دوباره بازگو کنیم. در شرایطی که سیاست‌های راست افراطی محبوبیت یافته و مردم به دنبال بلاگردان می‌گردند، این نیاز بیش از پیش احساس می‌شود.

## آیا هیچ‌یک از شما توانسته واکنش خلاقانه‌ای در رابطه با این رویداد برای خود متصور شود؟

**شَفک:** این بیگانه‌هراسی یک شبه اتفاق نیفتاده است. در تمام این مدت بی‌سروصدا حضور داشته و هر زمان که بحرانی، موهوم یا واقعی، یا حرکتی تاریخی در جریان بوده این حس را دوباره بیدار کرده، در چنین مواقعی حتی همسایگان مهربان هم بیگانه‌هراس می‌شوند. اگر بخواهم رمانی بنویسم، دوست دارم که شخصیت اصلی‌اش دچار همین دگرگونی‌های بنیادی شود. چه می‌شود که چنین اتفاقی می‌افتد؟ چگونه آدم‌های مهربان و خوش‌طینت بیگانه‌هراس می‌شوند؟

**پولمن:** خب، قالبی که من بیشتر از همه با آن احساس راحتی می‌کنم رمان است. می‌توانم رمانی را تصور کنم درباره‌ی خانواده‌ای که اعضای‌اش درباره‌ی «برگزیت» با هم اختلاف نظر دارند، رمانی که به دوستان و همکاران آن‌ها هم می‌پردازد، و نشان می‌دهد اعضای مختلف خانواده چه انگیزه‌های متفاوتی برای اختلاف عقیده داشته‌اند که به نتایج این همه‌پرسی و پیامدهای آن انجامیده است (از مخالفت قدیمی چرچیل با نزدیک‌تر شدن به اتحادیه‌ی اروپا در دهه‌ی ۱۹۵۰، تا سوءاستفاده‌ی مستمر از واژه‌ی «کبیر» در ترکیب «بریتانیای کبیر»، مکتب اقتصادی شیکاگو و خلق و خوی غریب تاجر، مشکلات ساختاری در حزب کارگر، سست و درون‌تهی شدن گروه‌های اجتماعی به دنبال خصوصی‌سازی صنایع، شخصیت‌های عجیب‌وغریب نایجل فاراژ و بوریس جانسون، عدم تناسب اصولی «قانون اساسی نانوشته» برای زندگی مدرن، و مانند این‌ها). تقاضای واکنش نشان دادن، آن هم به این شکل و با سرعت یک بازیکن تنیس در ضربه زدن به توپ، دست کم خوش‌باوری است.

**رحمان:** فیلیپ، با احترام باید بگویم که منظور من این نیست. حرف من این است که به ندرت نویسنده‌ی بریتانیایی‌ای می‌بینیم که توانسته باشد واکنش پربار و هنرمندانه‌ای به رویدادهای مهم ۲۰ سال اخیر، چه در همان دوره و چه بعدتر، نشان بدهد. رک و راست، اصلاً «برگزیت» را کنار بگذاریم؛ واکنش‌ها به، مثلاً، رویدادهایی را در نظر بگیرید که در ۱۷ سال گذشته شاهد بوده‌ایم، دوره‌ای که ترس از تروریسم اسلامی هرگونه صحبتی از نژادپرستی سفیدپوستان را مانع شد و اجازه داد که این نژادپرستی نشو و نمای بیشتری پیدا کند.

## کس دیگری حرفی در پاسخ به این ادعای آقای رحمان که ادبیات بریتانیایی دست کم دو دهه است که راکد مانده، دارد؟

**پولمن:** به عنوان نکته‌ی کلی درباره‌ی کم‌مایه بودن تخیل در ادبیات مدرن بریتانیا، این ادعا کاملاً منصفانه است. حدس می‌زنم در کتاب‌هایی که برای خوانندگان جوان‌تر نوشته می‌شوند تعامل بیشتری با اوضاع جاری وجود دارد، کتاب‌هایی که معمولاً منتقدان برجسته‌ی بزرگ‌سال نادیده می‌گیرند. همان طور که گفتم، حدس می‌زنم، و نمی‌توانم سندی برای اثبات‌اش بیاورم.

**شَفک:** با احترام کامل، باید بگویم این‌گونه حکم کلی دادن درباره‌ی وسعت و عمق ادبیات مدرن بریتانیا منصفانه نیست. طیف گسترده‌ای از سبک‌ها و موضوعات وجود دارند، که همواره در حال تغییر و تحول اند، و حاصل‌شان قابل پیش‌بینی نیست.

## هیچ‌یک از شما اخیراً شاهد و یا درگیر لحظاتی مثال‌زدنی در درام انسانی ما بوده‌که بتواند نمود این نقطه‌ی عطف تاریخی را به نمایش بگذارد؟

**رحمان:** من اتفاقاً ژوئیه‌ی امسال در بریتانیا بودم، برای کمک به دوست صمیمی‌ام که باردار بود. دوست من الان نگران است که فرزندش قرار است در چه بریتانیایی به دنیا بیاید و بزرگ شود. من تلاش می‌کردم با کلماتی که به زبان آوردن‌شان برای خودم ناخوشایند بود دلداری‌اش بدهم: «آن قدرها هم ناگوار نیست، بچه‌ی تو که سفیدپوست است.» دوست داشتم که می‌توانستم حرف‌ام را پس بگیرم. احساس می‌کنم که سفیدپوستان زیادی در بریتانیا هستند که آن‌ها هم دیگر نمی‌توانند مملکت خودشان را بشناسند. این هفته، یکی از بستگان من با بچه‌ی ۳ ساله‌اش بیرون مهد کودک مورد حمله‌ی کلامی و نژادپرستانه‌ی راننده‌ای قرار گرفت که با وانت‌اش از کنار آن‌ها رد می‌شد. بی‌بی‌سی گزارش داده که جرایم ناشی از نفرت پس از «برگزیت» ۵۰۰ درصد افزایش داشته است. قربانیان این‌گونه بدرفتاری‌ها اغلب آدم‌هایی هستند که کمترین توان پاسخ به این جسارت‌ها را دارند.

## درباره‌ی اثرات محسوس‌تر «برگزیت» بر هنرها چه فکر می‌کنید؟

**الیوت:** این به معنی وخیم‌تر شدن وضع موجود در رابطه با بودجه‌ی دولتی برای هنرها است، بودجه‌ای که در حال حاضر هم به شدت کاهش یافته، و جورج آزبورن (وزیر خزانه‌داری) هشدار داده که کاهش‌ها و سخت‌گیری‌های بیشتری نیز ناگزیر در راه است. متأسفانه، هنرها همواره کم‌اهمیت تلقی شده‌اند، به رغم خدمات عظیم‌شان به فرهنگ و اقتصاد و همچنین آگاهی و تمدن ما. بودجه‌ی عمومی که در کشور به ما اختصاص داده می‌شد، می‌توانست به خلاقیت واقعی مجال نشو و نما دهد. اگر در استودیویی که دولت بخش عمده‌ی هزینه‌اش را می‌پردازد کار کنید، آن وقت فقط وظیفه دارید که کار جذاب، جسورانه، خلاق، و چالش‌انگیز ارائه کنید. کاری که به طرق مختلف می‌تواند با مخاطب ارتباط برقرار کند. موفقیت مالی دیگر در اولویت قرار نمی‌گیرد. هرچه یارانه‌ی

دولتی کمتر باشد، «تهیه‌کنندگان» و سرمایه‌گذاران بیشتر زمام امور را به دست می‌گیرند و «سقف مالی» دلیل اصلی وجودی هنر می‌شود. چنین چشم‌اندازی برای هنرمندان ابداً خوشایند نیست.

**بعضی از هنرمندان درباره‌ی نتیجه‌ی رأی‌گیری احساس شرمندگی کردند. واکنش شما پس از باخبر شدن از نتیجه چه بود؟**

**بارتلت:** برای من مثل شکستی جبران‌ناپذیر بود، هنوز هم دنبال کسی می‌گردم که به من اطمینان بدهد که واقعاً می‌شود جبران‌اش کرد، که هنوز هم خیلی دیر نیست. اما پیش خودم می‌دانم که چنین اتفاقی نمی‌تواند بیفتد.

**شَفک:** من دچار اندوه عمیق شدم، و نگرانی. شکی نیست که اتحادیه‌ی اروپا گرفتار مشکلات ساختاری است. اما مردم به جای برطرف کردن ضعف‌ها، تصمیم گرفتند که به کلی آن را رها کنند. این نگران‌ام می‌کند که چه بسا «برگزیت» به تقویت موضع جدایی‌خواهان و انزواطلبان در اروپا و فراتر از آن بینجامد. این اتفاق پیامدهای وسیع و دامنه‌داری خواهد داشت: پوپولیسم بیشتر و وطن‌پرستی متعصبانه‌ی بیشتر. طرفه آن که، هنر قصه‌گویی از این پس اهمیت بیشتری خواهد یافت.

**رحمان:** وقتی از نتیجه‌ی رأی‌گیری باخبر شدم، رفتم مثل بریتانیایی‌ها برای خودم چای درست کردم. بعد یادم آمد که من اهل قهوه خوردن ام، و چای را در سینک ظرف‌شویی خالی کردم.

**پولمن:** احساس غالب‌ام غم و افسوس بود. بیشتر از آن که شبیه اندوه ملایم پاییزی باشد، غم و خشم و خسران بود. البته که اتحادیه‌ی اروپا مشکلات خودش را داشت، البته که گرفتار دیوان‌سالاری شده بود. اما در بطن آن امیدی واقعی وجود داشت، امید به حفظ قاره‌ای که از دو جنگ ویرانگر نجات یافته، این احساس که اگر توانسته‌ایم خودمان را از تعصبات یقین‌ها و قطعیت‌های تمامیت‌خواهانه رها کنیم، شاید بتوانیم راهی هم برای با هم زیستن پیدا کنیم که برای همه‌ی ما بهتر باشد. از وقتی با رأی مثبت به همه‌پرسی قبلی در سال ۱۹۷۵ به عضویت اتحادیه در آمدیم، هروقت به کشورهای اروپایی سفر می‌کردم، احساس می‌کردم که در وطن و در خانه‌ی خودم هستیم. این احساس عالی و ارزشمندی بود؛ شاید نمی‌توانستم به زبان آدم‌های دور و برم حرف بزنم، اما به هر حال احساس می‌کردم که در وطن خودم هستیم. هیچ‌وقت چنین احساسی در آمریکا نداشتم، با این که می‌توانستم به زبان اهالی‌اش حرف بزنم. البته، شاید ساده‌انگاری آشکاری در واکنش من باشد، اما برای من اهمیتی ندارد. به نظر من، امیدواری نوعی روحیه یا احساس نیست، بلکه نوعی فضیلت است. وظیفه‌ی ما است که امیدوار باشیم.

برگردان: نیما پناهنده